



داستان حماسی چهل دختران



چهل دختران ، نام اماکن زیادی در کشورهای ایران ازبکستان تاجکستان آذربایجان ترکیه گرجستان و اوکراین میباشد . گفته میشود داستان چهل دختران یک داستان است که ساحه وسیع را پوشانیده است. از روی اماکن چنین استنباط گردید که این واقعه در زمان جنگهای متعدد قبل از اسلام و بعد از اسلام رخ داده است. در ایران و ترکیه یک شهر بنام چهل دختران وجود دارد. در ترکیه هم مشابه به این افسانه قصه های وجود دارد. اما در ایران منار چهل دختران وجود دارد که به خط میخی و نس نوشته شده است. در جای دیگر به خط کوفی نوشته شده است. خط میخی قبل از اسلام در دوره کوشانیان و تمدن بین النهرین مروج بود.

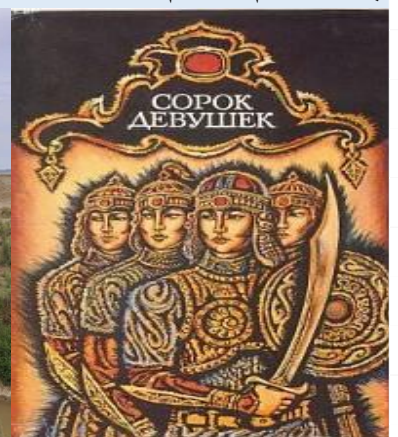
در کشور عزیز ما افغانستان نامهای زیاد از اماکن بنام چهل دختران مسما است که به گونه مثال از چند آن نام نیبریم .



چهل دختران ترمز



چهل دختران نزدیک اورگنج ازبکستان



چهل دختران قریه چهار دهی کابل ، جوی چهل دختران کابل ، منطقه چهل دختران غوربند ، کوه چهل دختران هرات ، چهل دختران بلخ ، قلعه چهل دختران سمنگان ، قریه چهل دختران شهر میمنه ، زیارت چهل دختران ولایت قندهار ، قلعه چهل دختران ولایت قندز.

داستان‌های ترکان آسیای میانه و آسیای صغیر

چهل دختران قصه حماسی از چهل دختر است که در شعرهای حماسی آسیای میانه هنوز هم بقسم یک سنت زنده مانده است. داستان چهل دختران مظهر تاریخ و هویت اجتماعی قبایل و اقوام است. بدین وسیله در کشورهای آسیای میانه ترکیه ایران و افغانستان محلات زیادی است که بنام چهل دختران یاد میشود. شاعران و نویسندگان قصه‌های زیادی از چهل دختران ساخته بدسترس مردم نهاده است. مردم بطور افسانه با کم و زیاد نمودن شبها خانواده‌ها را مصروف نگه داشته اند. بدین ترتیب جایگاه برای دوشیزه گان نامور بجا مانده است که قابل توصیف است.

«در استوره‌های آسیای میانه رویداد چهل دختر نخستین بار در قرن ششم قبل از میلاد رخ می دهد. در همین زمان پادشاه بود از قوم قره قیچاق که بنام اله یار یاد میشود. او دختر داشت بنام گلایم یاد می گردید. گلایم در حسن و زیبایی مشهور بود. گلایم چندی بعد از طرف پدر هدیه دریافت نمود این هدیه قلعه بود که در جزیره میونلی قرار داشت.

جایی که قلعه ای برای گلایم و چهل همراه او ساخته شده است - زنان جوانی که او برای دفاع از سرزمین‌های خود در برابر مهاجمان آموزش می دهد. شهر سارکوپ توسط کلمات خان سورتایشی مورد حمله قرار می گیرد، پدر گلایم درین نبرد کشته می شود و بسیاری از مردم شهر سارکوپیان به اسارت می روند. با شنیدن تهاجم، گلایم و ۴۰ نفر از همراهانش بالای سورتایشی حمله نموده کالمیکس را شکست می دهند، سارکوپیان اسیر را آزاد می کنند و خواهان حمله بر مهاجمین کالمی که برای تخریب کاراکیاک‌ها ایجاد کرده بودند میشوند. دشمن درین جنگ غرامت می خواهد. قبل از نبرد، آرسلان، یک شهزاده از پادشاهی همسایه خوارزم، به جستجوی عشق گلایم می پردازد. ولی گولایم او را نه در عشق، بلکه در همکاری در رزم دعوت می کند و با او بپیوندد. پس از پیروزی گلایم و آرسلان سرزمین را که از قبایل و قومیت‌های مختلف بود متحد می کنند و جامعه ای را بنا می کنند که برپایه صلح و دلسوزی استوار میبانشد.

داستان Qyrq Qyz در زمین استپی بادی در جنوب و جنوب شرقی دریای اورال، قلمرو کاراکیاک است که به طور سنتی مردم کشاورز و هم ماهیگیر بودند. «ترجمه از زبان روسی.

داستان چهل دختران در ازبکستان

در ازبکستان داستان چهل دختران و قلعه چهل دختران وجود دارد که بنام قرق قز (Qriq qiz) یاد میشود. فکر می کنم داستان مشابه در ازبکستان رخ داده است. طبق تحقیقات که بنده نمودم داستان آن به دوران امیر تیمور منصوب نموده اند. دختری بنام گهر سر لشکر چهل دختران جنگجو در سمرقند بود که به صدها دشمن را از بین برده سرانجام گهر سر لشکر همه سپاه گردید تا آنکه دشمن با تلفات زیاد داخل قلعه میشود و گهر ناپدید میشود. مردم در هر جای که نشانه گهر را دریافتن آن محل را بنام چهل دختران نام گذاشتن.



مقبره چهل دختران ازبکستان

در زمان حمله اعراب به زبان زردشتیان ایران

داستان چهل دختران در زمان ورود اعراب ساسانیان و سامانیان زنده میشود و اهسته اهسته رو به خاموشی می گراید. ولی آثار و اماکن از او باقی می ماند. داستان در ایران چنین رخ داده است.

هزار و چهارصد سال پیش روستانشینان فهرج همگی زرتشتی بودند. خیر حمله ی عرب ها را می شنیدند که عربها آتشکده را به مسجد تبدیل می کنند. اگر جنگ نمودی مردها را می کشند زنان و دختران را با طلایشان کنیز و پسران جوان را غلام می ساختن. آنها می دانستند که زنها و دخترها با طلا و جواهراتشان به غنیمت گرفته خواهند شد. زنها و دخترها برای تن ندادن به این پستی کیلومترها در دل دشتها راه می روند تا به یک چاه می رسند. هنگامیکه اعراب شهرها را تصرف و دختران ایرانی را به بردگی می گرفتند قبل از آنکه به شهر فهرج یزد برسند، حدود چهل تن از دختران شهر تصمیم گرفتند جان دهند تا دست اعراب به آنها نرسد، از این رو خود را یکی پس از دیگری داخل این چاه انداختند! و برای همیشه آزاد زنده و جاویدان می مانند. خاطرات شان جاودان باقی ماند.



داستان چهل دختران به زبان مردم ایران

در فرهنگ ایرانی «چهل» عددی مقدس است و «دختر» هم به عنوان نمادی از زنانگی، باروری و حیات مطرح می‌شود. در نقاط مختلف ایران مکان‌هایی چون برج‌ها، کوه‌ها، تپه‌ها و آرامگاه‌هایی با نام چهل دختر یا چهل دختران وجود دارد. علت این نامگذاری نیز جنگ‌ها و یورش‌های مختلف اقوام دیگر به کشور ایران بوده است. در بیشتر این مکان‌ها افسانه‌ها و روایت‌هایی از پنهان شدن و غیب شدن زنان از دست متجاوزان و مهاجمان وجود دارد. روایت برج چهل دختران سمنان متفاوت از دیگران است؛ برج چهل دختران سمنان در اواسط خیابان حکیم الهی، بین دو محله کوشمغان و زاوغان قرار گرفته است. قدمت این بنا به پیش از اسلام و دوره ساسانیان برمی‌گردد. این بنا قدیمی به صورت برج هشت ضلعی است. درباره نامگذاری این برج دو روایت وجود دارد؛ روایت نخست می‌گوید چهل دختری که برای خدمت در آتشکده انتخاب شده بودند در این برج زندگی می‌کردند. اما روایت دوم حاکی است چهل دختر که دست از تعلقات دنیوی کشیده و ترک دنیا کرده بودند، این برج را با گل و خشت ساخته و به عنوان محل زندگی برگزیده‌اند. امروزه اما بنای چهل دختران سمنان به مکانی برای گشایش بخت بدل شده است؛ بنا به یک باور سنتی دختران بخت بسته به داخل این برج رفته و سه تا هفت سنگ به سقف برج پرتاب می‌کنند؛ اگر این سنگ‌ها به بیرون برود دختر می‌داند که در آن سال به خانه بخت خواهد رفت در غیر این صورت باید هنوز صبر کند.



برج چهل دختران ترک دنیا



منار چهل دختران اصفهان



برج چهل دختران شهر دامغان

چهل دختران در زمان خوارزم شاهیان

در زمان خوارزم شاهیان دوباره زنده شده در سراسر آسیای میانه نامها و محلات به نام چهل دختران مسما می گردد. زیرا مادر سلطان محمد خوارزم ترکان خاتون از قوم قیچاق بود. قیچاق دشتی بزرگی است که مردم مان زیادی ترک از اقوام مختلف در آن سکونت داشتند. او داستان رزمی چهل دختران را دوباره مشهور ساخت و به یاد بود وی بعضی محلات را بنام وی مسما ساخت.



قلعه چهل دختران ترمز ازبکستان

داستان چهل دختران دوره سامانیان

چهل دختران داستان حقیقی است که در سالهای ۶۱۹ میلادی یعنی ۳۶ سال قبل از ورود اعراب به افغانستان بوقوع پیوسته است. این داستان فراریکی از شاهدخت دوره شاهان سامانی را با ۳۹ تن یاران او از شر ترکان بیان می نماید.. در راس این چهل دختر شاهدخت زیبای بنام فرحناز قرار داشت که معشوقه و امانت مرد قهرمان و زیبای بود. فرحناز با چهل یارانش جنگهای متعدد را با

ترکان در آسیای مرکزی می‌نماید تا آنکه توران محل به محل را در اسارت تورانیان قرار می‌گیرد. سپس جنگهای شدید بین باشندگان بلخ و ترکها به نفع تورانیان در حال ختم بود که این دختران از بلخ فرار نموده در سمنگان خویشرا در داخل قلعه مخفی می‌سازند. مرد جوان در میدان جنگ از عقب تیر می‌خورد. زخم شدید بر می‌دارد و دیگر توانائی جنگ از دستش می‌رود بر می‌گردد تا فرح را دیده جان به حق دهد. مرد با مشکلات خود را به نزدیکی قلعه می‌رساند. دختران به شاهدخت احوال رسانیدند که عاشقش در پای قلعه جان می‌دهد. شاهدخت به عجله خواست عشقش را ببیند. زمانیکه می‌بیند عشقش از عقب تیر خورده با آن همه دوستی اش دروازه قلعه را به جوان باز نمی‌کند. او تصور می‌نماید که جوان از جنگ فرار کرده و از عقب تیر خورده است. پس از لحظه مرد جوان جان به حق می‌دهد. تورانیان غالب به دنبال قهرمان و شاهدخت در جستجو بودند. پس از مرگ جوان چهل دختران به محل نا معلوم رفته ناپدید می‌شوند. بدین ترتیب تورانیان مناطق و کشورهای زیادی را برای دریافت چهل دختران زیر پا سم اسپهای خویش قرار می‌دهند ولی موفق به دریافت چهل دختران نمی‌شوند. کنون تعداد زیادی از قلعه‌ها کوه‌ها و مناطق در کشورها به این نام یاد می‌گردد. گویند افراد شاهدخت برای فریب دشمن در محلات مخالف مسیر راه چهل دختران قلعه اعمار نموده خود را ناپدید می‌نمودند. تا آنکه برای همیشه ناپدید شدند. از آن پس هرکی به مقصدی ویا به منظور شهرت، محلات را بنام چهل دختران نام گذاری نمودند

داستان چهل دختران (کوه چهل دختران)

برای پنجمین بار داستان قضیه چهل دختران را آنده از هزاره های که از دست امیر حلقه بگوش عبدالرحمن صفاک به ستوه رسیده بودند به قوم خویش منصوب ساختن و داستان را شخصی بنام یونس صالحی برشته تحلیل در آورده است .

در ارزگان پس از شکست هزاره‌ها فجایع زیادی اتفاق می‌افتد اما از همه تلخ تر ماجرای شهادت شیرین هزاره و هم‌زمان اوست. وقتی لشکر عبدالرحمن خان ملعون وارد ارزگان می‌شوند، دست به تجاوز، غارت و هجوم ناجوان مردانه و هولناک می‌زنند که از ماجرای هولناک او قتل عام هزاره ها است.. مردان امیر تمام قلعه‌های هزاره را آتش می‌زنند، رمه و گاوان مردم را نابود می‌کنند، زمین‌ها را آتش می‌زنند و تمام مردان اسیر شده را از دم تیغ می‌گذرانند. زنان را اسیر می‌گیرند و به‌عنوان برده و کنیز به هم دیگر پیشکش می‌کنند و در بازارها به قیمت کمتر از قیمت جو و گندم به فروش می‌رسانند

این بردگان بی‌گناه آن قدر زیاد بودند که امیر از مالیات آن‌ها لشکرش را برای یک سال تامین هزینه می‌کند. وقتی ارزگان در شرف شکست و نابودی قرار می‌گیرد، عده‌ای از زنان دلیر و بی‌پروای ارزگانی اسلحه گرم و شمشیر به دست می‌گیرند و شروع به جنگ و گریز با لشکر امیر می‌کنند. وقتی لشکر عبدالرحمن با تمام توان به جنگ رو به رو یاران شیرین می‌شوند فرمانده شیرین چون سردار کارآزموده هزاره تن به نبرد تن به تن می‌دهد و تا آخرین توان با یارانش می‌جنگد اما وقتی توان رزمی‌انان رو به کاهش می‌نهد، فرمان عقب نشینی می‌دهد. شیرین هفت شبانه روز آبادی به آبادی در کمال دلیری و کارآزمودگی با دختران هم سن و سالش تن به جنگ و گریز می‌دهد و سرانجام به کوه چل دختران می‌رسند. شیرین با یارانش از کوه بالا می‌رود و لشکر امیر به تعقیب آنان از کوه بالا می‌شوند. شیرین در آخرین قلعه کوه از یارانش می‌خواهد که سنگر گیرند و تا آخرین لحظه با سنگ از پیشروی دشمن جلوگیری کنند. آنان تا دم غروب به سمت دشمن سنگ می‌اندازند و دشمن با گلوله پاسخ می‌دهند

سرانجام دشمن در چند قدمی شیرین و یارانش می‌رسند. شیرین رو به سمت ارزگان غارت شده می‌کند و به یارانش می‌گوید، نه راه بازگشت مانده و نه پای فرار. دشمن در چند قدمی ماست. ننگی تلخ تر از این نیست که به‌عنوان کنیز و برده در بازارهای قندهار و کابل به فروش برسیم و یا گرم کننده

بزم‌های بوزینه‌های امیر باشیم. همه باهم به سمت قله حرکت می‌کنیم و از لایخ بلند کوه به سمت ابدیت، جاودانگی و تاریخ پرواز می‌کنیم. دشمن که در چند قدمی شیرین و یارانش رسیده بودند، ناباورانه شاهد زیباترین مرگ خودخواسته دختران آزاد و سر بلند هزاره‌های ارزگانی می‌شوند. آنان با تعجب می‌بینند که چهل عقاب بلند پرواز هزاره دست به دست هم از بلندای کوه پرواز می‌کنند و با شکوه و شگرف بی‌مانند به پایین کوه فرود می‌آیند. سخره‌های سخت و تیغ مانند کوه آنان را به گرمی در آغوش می‌کشند و در پایین با دست خود را در جای ابدی و جاودانه آماده می‌کنند. کوه غرقه در خون به بلندای تاریخ فریاد می‌کشد و زنان هزاره از خود تاریخ می‌سازند.



پرتاب دختران زابل از شر عساکر امیر



اینها مرگ را از کنیزی بهتر دانستن

چهل دختران در ترکیه

در ترکیه علاوه بر یک شهر اماکن زیادی است که بنام چهل دختران یاد می‌گردد. زیاده اماکن چهل دختران به خانواده سجوقیان بخصوص در زمان الپ ارسلان ارتباط می‌گیرد.

سلطنت سیهاس دوم. وی در تاریخ 3 جولای 1243 توسط مغولان شکست خورد. وقتی خبر شکست به سیهاس رسیده، مردم عام و کارکنان دولت در هراس بزرگی قرار گرفتند. همچنین وظایف خاصی برای دفاع از شهر در برابر مغول ها تعیین وجود داشت.

دختران جوان این شهر از شر مغلان به غاری واقع در آکایا پناه آورده در داخل غار مقبره قرار داشت که در کنار آن صخره ها وجود داشت. دختران روزها به درگاه خداوند دعا کردند و گفتند: "خدای من، ما را سنگ طپرنده بساز، ما را نجات دهد، به این ستمگران فرصت نده بی." که ما را کنیز خود سازند. گویند دختران درین غار برای همیشه مخفی شدند و تا دم مرگ در غار باقی ماندند.



داستان دوم

چهل دختر از مدتها پیش در یکی از ارتفاعات کومرو زندگی می کردند. روزی این دختران بچه دار شدند، اما این طفلک یک نوزاد واقعی و خیلی خوشگل بود. دختران این کودک را خطی دوست داشتند. همه آنها کودک را می خواستند. به همین دلیل درگیری و جنگ زیادی بین آنها اتفاق افتاد و همه آنها در اثر درگیری جان باختند. منطقه ای که هنگام مرگ به آن تصادف می کنند با خون آنها مرطوب برنگ سرخ است. امروزه، گل های Avu که در ارتفاعات طافت می شوند و زرد و سرخ هستند و در نهایت شکوفه می شوند. و گفته می شود که این درگیری دلیل سرخ شدن گلها است. به همین دلیل نام این محله تاکنون به عنوان "فلات Kırkkızlar" باقی مانده است. قبرهای چهل دختر در این فلات چیده شده است. افراد مختلف برای بازدیدی به اینجا می آیند.



افسانه سوم

ترکها در طول زندگانی خود جنگهای زیادی را متقبل می شوند. در دوران باستان در یکی از جنگها شکست میخورند ، سربازان دشمن به این روستا می آیند و همه پسران را می کشند. چهل دختر در این روستا موفق به فرار از این قتل عام می شوند. فرمانده دشمن پس از کشته شدن همه مردان ترک ، متوجه می شود که دختران فرار کرده اند . آنها پس از تلاش مکانی را که در آن دختران پنهان شده اند می یابد. ولی دختران یکدیگر را با سرزنه هایی که حمل می کردند می کشند . ولی داستان به زبان مردم زنده می ماند. همه ساله مردم در انجا به شکار آمده به یاد بود چهل دختران محافل برپا می کنند. این محل را بنام چهل دختران یاد می کنند.

افسانه چهارم

"چهل دختر مشهورترین افسانه و تأثیرگذار در زمان سلطنت نیکسار نمود. نیکسار پادشاه بود ظالم . بر عکس نیکسار دختر داشت که خیلی خیر خواه بود . گویند پادشاه مال را که از مردم می گرفت به ثروت خود اضافه می نمود. مردم تحت این آزار و اذیت می گریستند. دختر شاه تصمیم می گیرد با گرفتن روزی از نزد شاه شاید شاه اذیت خود را متوقف کند. دختر شروع به دزدی کاروان های پادشاه می کند. مردم به شاه خبر می دهد که کسی که کاروان های شاه را می دزدد به جز شاهدخت کسی دیگری نیست. پادشاه چهل دختر را مورد لنت و کوب قرار می دهند ، اجساد بی جان آنها را به قلعه نیکسار می اندازد ، مردم به پاس همدردی این دختران بدبخت را کمک می کنند . ولی همه آنها جان می دهند. امروز مردم این مقبره را مقبره چهل دختر نیکوکار می نامند.



افسانه چهل دختران و راهزنان

گویند در کوه کوهمن محل بود که چهل دختر در آن زندگی می کردند. آنها همیشه در کنار هم بودند ، با هم کار نموده و از چنین زندگی لذت می بردند. آنها مانند چهل برادر بودند. در آن سال ها ، راهزنان زیادی وجود داشت . آنها مردم را به قتل می رساندند ، اموال آنها را به غارت برده ، وسایل گرانبهای آنها را به یغما می بردند. در یکی از روزها ، چهل دختر در حالی که درگهی کارهایی جداگانه بودند غافل گیر باند غارتگر شدند. با این حال ، دختران نمی خواستند در مقابل آنها ظاهر شود. دختران تصمیم می گیرند که این غارتگران آنها را نه ببیند. دعا می کنند که خداوند ها بگذاری کوه شکافته شود ، و ما به سنگ تبدلی شویم. " کوه کوکا کومان شکافته میشود ، این چهل دختر در آن جا می گویند و همه آنها سنگی بریخه مبدل می شوند. امروز در این مکان چهل سنگ به نام "چهل دختر اجدادی" وجود دارد که همه شیخ دختران است. حتی شکل این دختران نشان می دهد که وقتی سنگ ها بریخه شده دیده شود ، که چه می کردند. برخی شیخ دختری هستند که آشپزی می کند ، دیگری دختر است که لباس می شست. هر یک از آنها به روشهای جداگانه به سنگی برش خورده مبدل شدند . دختری در یک دیگ بزرگ غذا پخته می کرد. دختری که مشغول این کار است به سنگ تبدلی شده است. امروز ، آب این محل دائماً از تپه به درون این دیگ می ریزد. با توجه به آنچه گفته اند ، این قطره ها اشک دختران بود. امروز به هزاران سیاح از جمهوری های همسایه آمده و از سنگها بازدید می کنند.

